

روانشناسی نوین انسانشناسی نوین



روانشناسی نیز مانند سایر انواع شناخت یا معرفت انسان همین ارزشهای دوگانه را دارد یعنی هم موجب ارضای میل کجکاری انسان در باره خودش میشود و هم انسان میتواند با استفاده عملی درست از یافتههای آن، از زندگی سالم و آراهی برخوردار گردد. ویژگیهای روانشناسی معاصر را به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم چنین خلاصه کرد:

پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع علوم انسانی

روانشناسی روانشناسی نوین

۱- گرایش سه انسانگرایی: واتسن روانشناس معروف امریکایی و بنیان گذار مکتب "رفتارگرایی" در باره علمی شدن روانشناسی نوشت: "روانشناسی ابتدا روحش را از دست داد و سپس عقل خود را و جز رفتار محسوس را نمیتواند مطالعه کند و روشهایی هم که باید در آن به کار برد همان روشهای خاص علوم تجربی یعنی مشاهده و آزمایش هستند. این عقیده هنوز هم مورد قبول و تائید بیشتر روانشناسان است، هر چند در تعریف "رفتار" میان ایشان اختلاف نظر دیده میشود. ولی اخیراً "عدهای از روانشناسان (و روانپزشکان) به این حقیقت متوجه شده اند که روانشناسی نباید خود را با سایر علوم آزمایشی مقایسه و همگام کند و رسالت انسانی خود را از یاد ببرد. روانشناسی، اگر چه برای مطالعه بعضی از رفتارها ناچار بوده است که روی حیوانات نزدیک به انسان آزمایشهایی انجام دهد، لیکن هرگز نمیتواند قانونهای به دست آمده را عیناً به تمام افراد انسان تعمیم دهد، بلکه باید به مطالعه دقیق انسان به عنوان موجود زنده مستقل و بی نظیر بپردازد، زیرا انسان برای خود ویژگیهایی دارد که عین آنها را در هیچ یک از موجودات زنده شناخته شده نمیتوان یافت. به عبارت دیگر، قضاوتها در باره رفتار انسان و توجیه و تعلیل آن وقتی اعتبار لازم خواهد داشت که خود را "مستقلاً" در شرایط و اوضاع مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و قانونهای رفتار را کشف کنیم.

۲- شناخت وضع و موقعیت: عده ای از روانشناسان - مخصوصاً آنهایی که تحت تائید نیر افکار و عقاید پاولوف و واتسن هستند- معتقدند

که برای شناخت رفتار باید محرک را شناخت، زیرا رفتار را عبارت از ارتباط میان محرک و پاسخ $S - R$ Response میدانند و کم و کیف پاسخ فرد را به کم و کیف محرک مرتبط میکنند. گروه دیگری از روانشناسان را عقیده بر این است که برای شناخت و توجیه رفتار فرد، باید به ارگانیسم او نیز توجه کرد. بنابراین، پاسخ یا رفتار فرد نتیجه تائید نیر عامل محرک و وضع ارگانیسم یا خود موجود زنده است و میتوان آن را در این فرمول خلاصه کرد $R = f(S, O)$ یعنی هر پاسخی که از فرد سر میزند نتیجه کنش یا عملکرد Function دو عامل محرک و خود فرد است. پس برای اینکه رفتار را پاسخی را بشناسیم باید ابتدا بدانیم عاملی که فرد را به این پاسخ برانگیخته است چیست یا علت خارجی این رفتار چیست؟ بعد وضع ارگانیسم چگونه است، یعنی فرد دارای چه وضع بیولوژیک و فیزیولوژیک هست. زیرا اثر عاملهای محرک در شخص سالم غیر از تائید نیر آنها در فرد ناسالم خواهد بود بنابراین، تنها با شناخت محرک، ولی بدون شناخت وضع ارگانیسم، تعلیل درست رفتار امکان ندارد.

در نیمه دوم قرن بیستم عدهای از روانشناسان از تحقیقات خود در باره رفتار انسان به این نتیجه رسیدند که تنها شناخت محرک ارگانیسم برای تفسیر و توجیه رفتار کافی نیست، زیرا هر فرد در دوران حیاتش تجربه های متعدد متنوعی کسب میکند و در پاسخ دادن به محرک از این تجربه های اندوخته اش متأثر میشود مثلاً "ما معمولاً از خنده و لبخند خوشمایل می آید، ولی نسبت به بعضی از خنده ها



خویش دارای وضع و موقعیت خاصی است که مستقیماً رفتار و پاسخ او را تحت تأثیر قرار میدهد. مثلاً " پاسخ یک پدر نسبت به رفتار فرزندش با پاسخ معلم به این رفتار متفاوت است زیرا پدر موقعیتی غیر از موقعیت معلم دارد. یا رفتار فرد نسبت به طلبکارش با رفتار اونسبت به بدهکارش متفاوت خواهد بود. زیرا موقعیت یا وضع اجتماعی شخص در مقابل طلبکار با موقعیت او در برابر بدهکار فرق میکند. همچنین رفتار ما در مجلس جشن با رفتار ما در مجلس سوگواری متفاوت خواهد شد، زیرا در دو موقعیت متفاوت قرار می‌گیریم بنابراین فرمول $R = f(S \text{ و } O \text{ و } E)$ به صورت

$R = f(S \text{ و } O \text{ و } E \text{ و } S_i)$ در آن S_i حرف اول کلمه Situation به معنای "وضع و موقعیت" است. بدین ترتیب، بیشتر روان شناسان معاصر در بررسی و تحلیل رفتار به چهار عامل توجه می‌نمایند: محرک (S) ارگانیزم (O)، تجربه (E)، و وضع و موقعیت (S_i).

۳- توجه به عامل اجتماعی در روانکاوی

رفتار انسان تنها از عاملهایی که وی به آنها آگاهی دارد متأثر نمی‌شود، بلکه عوامل دیگری هم در رفتار او اثر می‌گذارند که خود فرد از خود و اثر آنها آگاه نیست و همین عاملهای ناخودآگاه هستند که رفتار را پیوسته تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عقیده روانکاوان معاصر، مسائل و مشکلات شخصیت انسان معلول تعارضهایی است، هستند، که بین نیازهای اساسی و خواسته‌های اجتماعی فرد پیدامی‌شوند. فروید می‌گوید: " این جامعه است که بیمار است و تنها راه حل

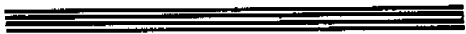
لبخندها نه تنها خوشحالی نشان نمیدهیم بلکه به شدت عصبانی هم میشویم. زیرا این تجربه را داریم که این شکل خنده یا لبخند نشانه تمسخر و استهزا است. همچنین، اصولاً از شنیدن کلمات "آفرین" و "بارک‌الله" همیشه خوشحال نمیشویم، بلکه لحن گفتن این کلمات است که نشان میدهد که گوینده نسبت به ما نظر مساعد دارد و واقعاً از کارمان خوش آمده است، یا اینکه بر عکس از عمل ما به شدت ناراحت شده است و میخواهد کینه و عصبانیت خود را به طور غیر مستقیم بر ما آشکار کند. بنابراین، فرمول $R = f(S \text{ و } O)$ به صورت $R = f(S \text{ و } O \text{ و } E)$ درآمده یعنی حرف E حرف اول کلمه Experience یا تجربه (برداشت شخصی) بر آن افزوده شد. بدین معنا که در توجیه و تحلیل رفتار یا پاسخ فرد، علاوه بر محرک و ارگانیزم، باید دید که وی در باره این محرک چه تجربه قبلی دارد. طبیعی است که افراد نسبت به یک محرک تجربه‌های متفاوتی دارند. بنابراین، پاسخهای متفاوتی نشان خواهند داد. مثلاً "یک نفر از من و دوستانم زیاد تعریف و تمجید میکند و من باورم میشود، ولی دوستانم بی درنگ به من می‌گویند: "مبادا حرفهای او را باور کنی... " در صورتی که محرک (تعریف و تمجید) برای هر دو نفر ما یکسان است و آنچه باعث اختلاف نظر ما میشود تجربه متفاوتی است که من و دوستانم نسبت به آن شخص داریم. گروه دیگری از روانشناسان معاصر متوجه شدند که رفتار فرد علاوه بر محرک، ارگانیزم، و تجربه از وضع و موقعیت اجتماعی وی نیز متأثر میشود. بدین معنا که هر فردی در اجتماع

مسائل شخصیتی تغییر و تبدیل نوع جامعه موجود است به جامعه‌ای که در آن روابط بین مردم بر اساس محبت متقابل باشد. جامعه‌ای که ریشه‌های آن رابرداری یا مشارکت تشکیل داده باشند، ... به انسان این امکان را بدهد که خود را از طریق خلاقیت بر طبیعت برتر کند. نسه و برانگری، جامعه‌ای که در آن هر فرد از راه تجربه به ارزش و اهمیت خود پی ببرد و خود را شخصی با قدرتهای مخصوص خود بداند نه از طریق پیروی و فرمانبرداری ."



۴- تکنولوژی رفتار. روانشناسان قرن بیستم دیگر به ارزش نظری روانشناسی اکتفانمی‌کنند و بی‌کوشند تا یافته‌های آن را برای بهبود وضع زندگی انسان مورد استفاده قرار دهند و در این راه به موفقیت‌های زیاد و قابل ملاحظه‌ای هم دست یافته‌اند. به عبارت دیگر، روانشناسی عملی (اعمالی) بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است، چه برای کمک به افراد سالم در حل مسائل مختلف زندگی از قبیل: انتخاب شغل، رشته تحصیلی، همسر، تربیت فرزند، و... و با کوشش برای بهبود وضع روانی افراد ناسازگار و کمک به ایشان در سازگاری مجدد با محیط اجتماعی. ولی آنچه در سالهای اخیر نظر روانشناسان را بیشتر به سوی خود جلب کرده است این است که چه کنیم تا رفتار افراد و جوامع تغییر یابد، و رفتار موجود آنها به رفتار مطلوب تبدیل شود. این نظر از این دیدناشی شده است که با تغییر شرایط محیط فردی می‌توان رفتار او را نیز تغییر داد. زیرا رفتار اجتماعی انسان آموختن است، و آموختن وقتی انجام می‌گیرد که شرایط لازم فراهم شوند و میزان و نسوع آموختنی هم به نوع و قدرت این شرایط محیط

بستگی دارد. پس اگر کودک درستکار و راستگو بار می‌آید، برای این است که محیط یادگیری او از این لحاظ سالم بوده‌است. برعکس، اگر کودکی نادرست و دروغگو می‌شود، به این سبب است که محیط یادگیری او ناسالم بوده‌است. انسان همان قدر که می‌تواند خوبیها را یاد بگیرد امکان یادگیری بدها را هم دارد. شرایط و اوضاع محیط هستند که آموختن هر یک از صفتها را برای افراد ممکن می‌سازند، و اگر انسان روزی روزگاری می‌توانست از بی‌ادبان‌ان ادب بیاموزد، امروز دیگر چنین قدرتی را ندارد. و اگر در محیط بی‌ادب قرار بگیرد حتی خودش مودب هم باشد سرانجام به سوی بی‌ادبی خواهد گرایید، مگر اینکه از یک طرف پیوسته مودب بودن او تقویت شود و از طرف دیگر برای تغییر محیط و اصلاح بی‌ادبان کوششها و فعالیت‌های معقول انجام گیرد. بدین ترتیب، اصطلاح "تکنولوژی رفتار" (فن شناسی رفتار) وارد فرهنگ روانشناسی شد تکنولوژی رفتار در این خلاصه می‌شود که، با تغییر عوامل یا شرایط محیط، رفتار موجود افراد را عوض کنیم و آن را به صورت مطلوب درآوریم. توجه روانشناسان به مسئله مهم تکنولوژی رفتار باعث تغییر تعریف روانشناسی گردید و به این صورت درآمد؛ روانشناسی عبارت است از شناخت علمی رفتار و کشف علت‌های آن و تکنولوژی رفتار (یافتن تغییر رفتار).



اینها نظر غریبها است، و همه آنها از نظر مریان اسلامی مورد تأیید نمی‌باشد.

